

گل من به بوش متجاوز داستان کفش من

(من آزاد شده ام ولی میهنم هنوز در اسارت است. ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۹)

منتظر الزیدی

بنام خداوند بخشنده مهربان

در ابتدا از همه کسانی که در کشورم، در میهن بزرگ عربی، در جهان اسلام و در جهان آزاد از من پشتیبانی کردند، سپاسگزاری و تشکر می‌کنم. درباره عمل من و فردی که هدف کفش هایم بود، در مورد قهرمان و عمل قهرمانانه اش و نیز خود نماد و عمل نمادین حرف های زیادی زده شده است.

اما من پاسخ ساده ای دارم. آن چه مرا بر انگیخت، ظلم و بی عدالتی است که بر مردم میهنم روا شد و نیز اینکه چگونه اشغالگران خواستند وطن مرا در زیر چکمه هایشان تحقیر کنند. همچنین شرایطی که قدرت اشغالگر می خواست جمجمه های فرزندان وطن را، از سالمندان تا زنان، کودکان و مردان، در زیر چکمه ها خرد کند. در طول چند سال گذشته، بیش از یک میلیون شهید در زیر گلوله های اشغالگران بر خاک افتادند و کشور ما اکنون بیش از ۵ میلیون یتیم، یک میلیون بیوه و صدها هزار معلول دارد. و میلیون ها تن نیز در اثر کوچ اجباری در داخل یا خارج از کشور بی خانمان شده اند.

ما ملتی بودیم که فرد عرب نان روزانه اش را با کردها، ترکمن ها، آشوری ها، صابئی ها و یزیدی ها تقسیم می کرد. شیعیان همراه با سنی ها نماز میگزاردند و مسلمانان میلاد مسیح علیه السلام را با مسیحیان جشن می گرفتند. و آن هم در شرایطی که همه ما در اثر تحریم های آمریکا، به مدت بیش از ۱۰ سال گرسنگی می کشیدیم.

شکیبائی و همبستگی ما باعث میشد که استبداد را فراموش کنیم. با توهم آزادی [از استبداد] که بعضی ها نیز آن را باور کردند، به کشور ما تجاوز کردند. در اثر اشغال، برادر رودرروی برادر ایستاد، همسایه در برابر همسایه و پسران در مقابل عموهایشان قرار گرفتند. اشغال خانه های ما را به خیمه گاه های مراسم تشییع و سوگواری بدل ساخت. پارک ها و حاشیه خیابان های ما به گورستان تبدیل شد. اشغال طاعون است و آفتی مهلك که به اماکن مقدس توهین و بر حریم مقدس خانه هایمان تجاوز می کند. هر روز هزاران نفر را روانه زندان های موقت می کنند.

اعتراف می‌کنم که من یک قهرمان نیستم. ولی دارای دیدگاه بوده و صاحب نظرم. من از دیدن تحقیر کشورم و از دیدن بغداد در آتش تحقیر شدم. مردمان ما کشته می شوند و هزاران تصویر از این اندوه ها و دردها ذهنم را پر کرده بر من فشار می آوردند و مرا راهنمائی می کردند، به راه رودروئی، طرد بی عدالتی ها، دروغ ها و فریب ها. خواب بر من حرام شده بود.

ده ها بلکه صدها تصویر از کشتار ها که موی نوزادان را نیز سپید می کند، اشک های مرا در آورد و جریحه دارم کرد. نظیر افتضاح ابو غریب، کشتار فلوجه، نجف، حدیثه، مدینه الصدر، بصره، دیالی، موصل، تلعفر و هر وجب از سرزمین زخمی ما. در سال های گذشته، به چهارگوشه کشور مجروح سفر کردم و با چشمان خود درد قربانیان را دیدم و با گوشه هایم فریاد داغداران و یتیمان را شنیدم. و چون قدرتی نداشتم، احساس شرمی وجودم را فرا گرفتم.

پس از پایان کار روزانه ام که تهیه گزارش از فجایع روزمره علیه عراقی ها بود و در ضمن آن بازمانده های ویرانه های منازل عراقی ها را دیده بودم، لکه های خون قربانیان را از روی لباس هایم پاک می کردم و دندان هایم به هم فشرد می شد، به قربانیان قول دادم و سوگند خوردم که انتقام شان را بگیرم.

فرصتی دست داد و من از آن استفاده کردم.

به خاطر احترام به هر قطره از خون بیگناهایی که اشغالگران ریخته اند و یا هر ناله مادری سوگوار و هر ضجه کودکی یتیم، هر درد و غم قربانی تجاوز جنسی و اشک هر یتیم از این فرصت استفاده کردم.

از کسانی که به کار من ایراد می گیرند می پرسم که آیا می دانید که با آن کفش از چند خانه ویران که در اثر اشغال در هم شکسته بودند، بازدید کرده بودم؟ آیا می دانید که آن کفش چند بار بر روی خون قربانیان بی گناه راه رفته است؟ آیا می دانید که چند بار آن کفش وارد خانه هائی شده که به آزاد زنان عراقی و قداست و حرمت آنان تجاوز شده است؟ حال که به کلیه ارزش ها تجاوز شده، این کفش شاید پاسخی مناسب بود.

هنگامی که کفش را بر سر بوش جنایتکار پرت کردم، میخواستم امتناعم را از پذیرفتن دروغ هایش، اشغال کشورم بدست او و نیز انزجارم را از کشتار خلقم بیان کنم. همچنین، می خواستم انزجارم را از چپاول منابع کشورم، نابودی همه ساختارهایش و آواره شدن فرزندان و به تبعید رانده شدن آنان نشان دهم.

پس از شش سال تحقیر، بی حرمتی، کشتار و تجاوز به مقدسات و بی احترامی به عبادتگاه ها، قاتل آمده بود تا در باره پیروزی و دموکراسی خودستائی کرده و فخر بفروشد. او آمده بود تا با قربانیانش وداع کند و در مقابل انتظار داشت که برایش گل بفرستند.

خیلی ساده، این گل من بود برای اشغالگر. و همه همدستانش، چه بخاطر انتشار دروغ ها و چه اعمالشان. چه پیش از اشغال و چه پس از آن.

من خواستم از شرف و اعتبار شغلم و میهن پرستی ای دفاع کنم که از اولین روز اشغال کشور مورد تجاوز قرار گرفته و بی حرمت شده و منکوب شده بود. برخی می گویند که چرا من در کنفرانس مطبوعاتی از بوش سؤال کوبنده ای نکردم تا موجب شرم وی گردد؟ و اکنون من به شما روزنامه نگاران پاسخ می دهم که چگونه می توانستم از او سؤال بکنم در حالی که پیشاپیش دستور داده بودند که نباید پرسشی مطرح گردد و فقط باید واقعه را گزارش دهید. پرسش از بوش برای همه ممنوع بود.

از جنبه حرفه ای باید بگویم که حرفه و شغل نیز اسیر دست اشغال است، صدای میهن پرستی رساترین فریاد است... و اگر میهن پرستی لب بگشاید، آن گاه حرفه ای گری نیز می بایست با آن همصدا شود.

من از این فرصت استفاده کردم. اگر من نادانسته بخاطر محدودیت های شغلی، حرفه روزنامه نگاری را مقصر جلوه دادم، بدلیل موانع حرفه ای بود که صاحبان قدرت در حرفه پدید آورده بودند. من بخاطر محظوراتی که احتمالاً آن ها برای شما ایجاد کردند، از شما پوزش می طلبم. تنها کاری که من قصد داشتم بکنم، بیان احساسات شهروندی بود با وجدانی بیدار که به وطنش بی حرمتی شده است.

تاریخ روایت های بسیاری ثبت کرده است که از آلت دست دشمن شدن اهل این حرفه در دست سیاست بازان آمریکائی حکایت دارد. یکی از نمونه های آن جریان سوءقصد به جان فیدل کاسترو بود که عوامل سیا با کارگزاران بمبی در دوربین تلویزیونی فیلمبرداران کویائی قصد اجرایش را داشتند. یا نظیر آن چه در جنگ عراق برای اغفال افکار عمومی با وارونه نشان دادن واقعیت حوادث انجام دادند. و مثال های فراوان دیگری نیز وجود دارد که می گذرم.

ولی من می خواهم توجه شما را به نهادهای مشکوکی نظیر سازمان جاسوسی آمریکا و یا مؤسسات دیگر آن کشور و متحدانش جلب کنم که برای از بین بردن من از هیچ اقدامی کوتاهی نکردند زیرا مرا یک شورشی می دانند. آنان باز هم تلاش خواهند کرد که مرا بکشند یا از میدان بدر کنند و من

به خویشانم در مورد دام هائی که ماموران این سازمان ها برای کشتن یا اسارت من از راه های مختلف جسمی، اجتماعی یا شغلی پهن کرده یا خواهند کرد، هشدار می دهم.

در آن هنگام، نخست وزیر عراق در يك برنامه تلویزیونی ماهواره ای گفت که هیچ شبی بدون اطلاع از وضع سلامتی من و اطمینان به این که من نیز رختخوابی و لحافی دارم یا نه، نمی خوابد. در حالی که هم زمان با صحبت او، مرا به وحشیانه ترین وجهی شکنجه می کردند: با استفاده از شوک الکتریکی، شلاق یا کابل، با میله های فلزی. و همه این وقایع درست در حیاط پشتی محلی اتفاق می افتاد که کنفرانس مطبوعاتی برگزار می شد. کنفرانس مطبوعاتی ادامه می یافت و من صدای شرکت کنندگان را می شنیدم. و شاید آنان نیز جیغ و فریاد و ناله های مرا شنیده باشند.

هر روز صبح، مرا در آب سرد فرو برده و بالا و پائین می بردند. من برای آقای مالکی متاسفم که حقیقت را از مردم پنهان می کرد. بعد ها نام شکنجه گرانم را خواهم داد. برخی از آنان کارمندان عالیرتبه ارتش و دولت بودند.

انگیزه من از انجام این کار، ثبت نامم در تاریخ یا کسب مال نیست. فقط می خواستم از میهنم دفاع کنم و این آرمانی مشروع است که قوانین بین المللی و همچنین حقوق الهی تاییدش کرده اند. من می خواستم از کشوری دفاع کنم که با تمدن باستانی اش مورد بی حرمتی واقع شده بود. و اطمینان دارم که تاریخ بویژه تاریخ آمریکا ثبت خواهد کرد که چگونه اشغالگران آمریکائی توانستند عراق و عراقی ها را تا سر حد انقیاد منکوب کنند.

آنان خدعه ها و ابزارهای را که از آن برای رسیدن به هدف شان استفاده می کنند، در بوق و کرنا خواهند دمید. این شگفت آور نیست و با آن چه استعمار گران بر سر بومیان آمریکا در آوردند تفاوتی ندارد. من خطاب به اشغالگران، پشتیبانان و دنباله روانشان و مبلغانشان می گویم که هرگز! چرا که ما مردمانی هستیم که می میریم ولی تحقیر و ذلت نمی پذیریم.

و سرانجام، با صراحت می گویم که من انسانی مستقلم. بر خلاف آن چه به هنگام شکنجه ادعا می شد، عضو هیچ حزب سیاسی نیستم. آنان، يك لحظه مرا راست افراطی خطاب می کردند و لحظه ای دیگر چپ گرا. من از وابستگی به هر حزبی مبرا هستم و تلاش های آتی من در جهت خدمت مدنی به مردمان و کسانی خواهد بود که به آن نیاز دارند، بدون این که بر خلاف ادعای برخی هیچ جنگ سیاسی بر پا کنم.

من برای حمایت از بیوه زنان و یتیمان و کلیه کسانی که اشغالگران زندگی شان را تباه کرده اند تلاش خواهم کرد. من برای آرامش روح شهیدانی دعا خواهم کرد که بر عراق زخمی به خاک افتادند. من برای رسواشدن هرچه بیشتر اشغال گران عراق و کلیه همدمستان اشغالگران در کارهای زشت شان دعا می کنم. من همچنین برای آرامش کسانی که به خاک سپرده شدند و ستم دیدگانی که در زندان ها به زنجیر کشیده شده اند، دعا می کنم.

صلح و آرامش از آن شما مردم شکیبا و متوکل بخدا باد.

پیام من به کشور محبوبم این است که هم بدانم به من اعتماد کرده و گفتند «منتظر»، اگر آزاد شدی به قدرت های مطلقه بگو - من شخصا معتقدم که تنها خداوند قادر متعال است و بر اوست که نماز می خوانم - و یادآوری کن که ده ها و صدها قربانی در زندان ها فقط بخاطر خبرچینی ها در حال پوسیدن هستند.

آن ها سال ها در زندان بسر می برند ولی هنوز نه اتهامی دارند و نه به دادگاهی رفته اند. آنان را در خیابان ربوده و به زندان برده اند و اکنون در پیش شما و حضور خدا، آرزو می کنم که بتوانند صدای مرا بشنوند یا مرا در تلویزیون ببینند. اکنون به وعده ام عمل می کنم و به دولت و

مقامات و سیاستمداران تذکر می‌دهم که بنگرند تا آن چه را که در زندان‌ها می‌گذرد، ببینند. کوتاهی‌ها بی‌عدالتی بسیاری در وضعیت نظام قضائی عراق ببار آورده است.
تشکر می‌کنم. سلام و درود خدا بر شما باد.
ترجمه بهروز عارفی، اکتبر ۲۰۰۹
یادداشت:

منتظر الزیدی خبرنگار عراقی متولد ۱۹۷۹ برای تلویزیون بغداد کار می‌کرد. جرج و. بوش برای آخرین دیدار از نیروهای آمریکایی مستقر در عراق و بررسی کارنامه‌ی حمله به آن کشور تحت اشغال به آنجا سفر کرده بود و در تاریخ ۱۴ دسامبر ۲۰۰۸ یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داده بود. این خبرنگار مبارز که دیده بود تمام حقوق و موازین بین‌المللی را برای توجیه تجاوز و اشغال میهن‌اش زیرپا لگدمال کرده اند بهترین پاسخ را به حضور سردسته‌ی قاتلان جهانی با پرتاب کفش‌های خود به او در تاریخ ملت‌های ستم‌دیده ثبت کرد.

این خبرنگار که با سه برادر و یک خواهر در بغداد زندگی می‌کند از خانواده‌ای است که در زمان صدام حسین نیز با آن رژیم نبوده و حتی تجربه‌ی زندان داشته است. در سال‌های اشغال، به عنوان خبرنگار حرفه‌ای گزارش‌هایی برای رسانه‌ها فراهم می‌کرده که رنج مردم عراق را در زیر اشغال آمریکا و متحدان و همدستانش فریاد می‌زند. گزارش جامع و تکان‌دهنده‌ای که درباره‌ی یک دختر دانش‌آموز به نام زهرا که به دست آمریکایی‌ها به قتل رسیده بود پخش کرد برایش شهرت فراوان به بار آورد. او هرگز حاضر نشده بود با رسانه‌هایی که نیروهای اشغالگر به راه انداخته بودند همکاری کند. و آنطور که برخی «مطبوعاتی‌های متمدن» در تهران پس از واقعه اظهار نظر کرده بودند حاضر نشد تسلیم وضعیت شود و به جای هماوایی با برنامه‌ی کنفرانس و طرح سؤالاتی از پیش تعیین شده که رضایت خاطر بوش و مهماندار دست‌نشانده‌اش نوری المالکی را فراهم کند به اقدامی نمادین، بی‌همتا و ماندگار دست زد و جسورانه یک جفت کفش خود را یکی پس از دیگری به سوی قاتل مردم عراق جرج بوش پرتاب کرد. یکی را بوش جاخالی داد و به او نخورد و دومی به پرچم آمریکا خورد. مأمورین برسرش ریختند و بازویش در جریان دستگیری شکست. و در زندان تحت شکنجه‌های سخت قرار گرفت. اقدام او بهترین پاسخ ممکن از سوی کسی بود که جز حضورش در آن کنفرانس امکان دیگری نداشت تا تجاوز و جنایتی را که امپریالیسم جهانی علیه مردم عراق مرتکب شده بود چنین قاطع پاسخ دهد. حمایت توده‌ای که ستم‌دیدگان در عراق و سراسر جهان از اقدام وی کردند سپاسگزاری آنان از این شهروند دلیر بود.

